



روایتی از محمد محتشمی پور درباره تلاش پادگان مشهد برای همراهی با جریان مبارزات مردمی

در ارتش شاهنشاهی انقلاب کردیم!

سیده نعیمه زینبی | صدای انقلاب که بلند شد، به سراغ آدم‌های خاص و به اصطلاح روشنفکران نرفت. هر کس در هرجایی که ندای آن را شنید، تلاش کرد تا با آن هم‌اوا شود. ندای آزادی خواهی مردمی به چهار چوب ارتش هم نفوذ کرد و بسیاری از ارتشی‌ها را با جریان مردم همراه کرد. ستوان یکم محمد محتشمی پور یکی از نیروهای ارتشی است که در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی کنار مردم بود و از نفوذش در این سازمان نظامی برای پیشبرد اهداف مردمی انقلاب اسلامی استفاده کرد. او اکنون در آستانه ۷۴ سالگی هنوز به خوبی خاطرات آن روزهای انقلاب اسلامی را که بخشی از آن را در کتاب «عکاس لشکر خراسان» چاپ کرده است، به خاطر دارد و از بازخوانی اش لذت می‌برد.

● ارتشی، اما انقلابی

انقلابیگری در میان محدودیت‌های ارتش به همین راحتی نیست. محتشمی پور که از سال ۱۳۴۲ امام (۶) را شناخته و آرام آرام با آلمان‌های ایشان همراه شده، همه تلاشش را کرده است تا از موج خروشان انقلابی‌ها جانماند. او در تنگنای مالی تصمیم گرفت ارتشی شود و از اینکه نمی‌توانست به راحتی مناسب مذهبیش را به جا بیاورد، ناراحت بود. توزیع ناهار در ماه مبارک رمضان و مخالفت با برگزاری نماز باعث می‌شد که بروز مذهبی بودن به همین راحتی نباشد، چه برسد به انقلابی بودن. انتقال او به مشهد زمینه حضورش در فعالیت‌های مبارزاتی را فراهم کرد. ۱۷ مهر سال ۱۳۵۱ نقطه عطف فعالیت‌های انقلابی محتشمی پور شد تا پس از آن استوارتر در مسیر انقلاب اسلامی قدم بردارد. مسجد صاحب الزمان (عج) و شهید هاشمی نژاد دو کلیدی بودند که او را به افراد انقلابی وصل می‌کرد. نگرانی از سوی ارتش همیشه همراهش بود، اما نمی‌توانست دست از آگاه‌سازی ارتشی‌ها بردارد. اوایل خدمتش در مشهد احتیاط بیشتری می‌کرد، اما هر چه زمان به وقوع انقلاب اسلامی نزدیک‌تر شد، دل و جرات او هم برای همراه کردن دیگران بیشتر شد.

● ارتش را انقلابی کردیم!

محتشمی پور در اقدامی دوسویه، خبرهای ارتش را به میان انقلابی‌های می‌آورد و پیام انقلابی‌ها را به ارتشی‌های مشتاق می‌رساند. او و چندتن دیگر در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی، همه تلاششان را می‌کردند تا اعلامیه‌های امام (۶) را به داخل پادگان‌ها برسانند و آن‌ها را با هر سختی که بود، در میان ارتشی‌ها توزیع کنند. اتفاقی که نباید با شناسایی‌شان همراه می‌شد. سرویس‌های بهداشتی، آشپزخانه، تخت‌های استراحت و هرجایی که می‌شد اعلامیه را آنجا قرار داد. از نگاهشان دور نمی‌ماند. نیمه شب یا در ساعات خلوت با وجود ترسی که در وجودشان رخنه کرده بود، جانشان را کف دستشان می‌گرفتند تا اعلامیه‌ها در پادگان توزیع شود. گاهی هم با کلام سعی می‌کردند اشتیاق آگاهی‌رادر دل دیگران بیدار کنند. زمان حکومت نظامی فعالیت ارتشی‌های انقلابی بیشتر می‌شد. از میان افراد، آن‌هایی را که قابل اعتمادتر بودند، شناسایی می‌کردند و به جلسات فرامی‌خواندند. حتی وقتی کار رصد انقلابی‌ها به نیروهای ارتش سپرده می‌شد، ارتشی‌های دل‌سپرده به انقلاب اسلامی، موضوع را سر بسته به گوش انقلابی‌ها می‌رساندند و آن‌ها نیز مراقبت می‌کردند تا به چنگ مزدوران رژیم نیفتند. این فعالیت‌ها باعث می‌شد موج خاموش انقلاب در میان بدنه ارتش پیشروی کند و بعدها

تا ارتش با همه قوا وارد میدان شود، اما این اتفاق نمی‌افتاد. محتشمی پور درباره کسانی که وارد درگیری با مردم می‌شدند، وقتی ما احساس می‌کردیم که کسی ممکن است از بیرون رود روی مردم قرار بگیرد، با تهدید و سؤال به اومی فهماندیم که انقلابی‌ها با او برخورد می‌کنند. برخی از ارتشی‌های خود فروخته نیز به همین دلیل جرئت تیراندازی به سمت مردم را نداشتند.

● دستور ترک پادگان را گرفتیم!

پس از واقعه ۱۰ دی، آیت‌الله... طیبی در مسجد گوهرشاد سخنرانی کرد و دستور امام خمینی (۶) خطاب به نظامی‌ها، مبنی بر ترک پادگان را قرائت کرد. آن زمان محتشمی پور با رابط‌های انقلابی در یک مغازه قرار می‌گذاشت و اطلاعات بیرون را به پادگان منتقل می‌کرد. رابط به او دستور خروج از پادگان را رساند. او آن شب همراه خانواده‌اش با وسایل اولیه از خانه بیرون رفت و آن‌ها را سر کوچه داخل خودرود گذاشت و به خانه آیت‌الله... مرعشی که در آن جلسه علما بود، رفت تا کسب تکلیف کند. او تعریف می‌کند: «حدود دوسه ساعت طول کشید تا آیت‌الله... خامنه‌ای بیرون آمدند و جواب من را دادند. خاطر هست پرسیدم تکلیف ما چیست؟ گفتند: وظیفه‌تان ترک پادگان است. از ایشان خواستم که فکری برای امنیت خانواده‌ها کنند تا کارکنان ارتش با اطمینان بیشتری پادگان را ترک کنند. ایشان در جواب به ناامنی خانواده خودشان و دیگر مبارزان اشاره کردند. «او آنجا بیرون آمد و شب را به منزل یکی از دوستان انقلابی رفت. سپس منزلی در ته پل محله در اختیار آن‌ها گذاشته شد تا مدت‌ها را پنهانی زندگی کنند. «آن روزها با احتیاط و هراس زیاد همراه با همسرم به تظاهرات مردم می‌پیوستیم. همسرم زمانی که می‌خواست با سه فرزندم به خانه بازگردد، چند بار مسیروش را

عوض می‌کرد و به خانه‌های مختلف سر می‌زد تا کسی تعقیبش نکند. تا جایی که یک بار پسر من به همسرم گفته بود تو چرانشانی خانه را یاد نمی‌گیری؟!»

تصمیم برای ترک پادگان خیلی سخت بود. ولی محتشمی پور سرانجام تصمیمش را گرفت: «۲۵ دی با دو تن از دوستان خداحافظی کردم و بیرون آمدم. من پس از چند روز متوجه شدم ۱۰ تن از کارکنان در واحد ما از ارتش فرار کرده‌اند. دیگر بخش‌ها هم همین‌طور بود.»

او پس از پیروزی انقلاب خیلی زود به ارتش بازگشت تا این بار زیر پرچم ارتش جمهوری اسلامی ایران خدمت کند.

خودش را نشان بدهد.

● در ارتش، اختلاف طبقاتی وجود داشت

محتشمی پور این راهم تأکید می‌کند که آن زمان نیروهای ارتشی زمینه مذهبی داشتند و به همین دلیل خیلی راحت ارتش به مردم پیوست: «شاه امیدوار بود که ارتش را روبروی ملت قرار بدهد. ولی وقتی پای حکومت نظامی وسط آمد، عکس آن ماجرا اتفاق افتاد. در ارتش سه موضوع بود که باعث شد این نهاد نظامی از دستور شاه تبعیت نکند. اختلاف طبقاتی شدیدی میان افسران و بدنه ارتش، آن‌ها را از هم دور می‌کرد. باشگاه، غذا و فروشگاه افسران جدا بود. بسیاری از درجه‌داران و افسران ارشد به رده‌های پایین‌تر احترام نمی‌گذاشتند. حضور نیروهای آمریکایی در زمین موضوع بود. وقتی سر باز آمریکایی‌ها وارد پادگان می‌شد، فرمانده ارتش باید به استقبال اومی رفت. در ارتش فقط افسران ارشد شاهنشاهی بودند و نگاهشان با بدنه ارتش تفاوت داشت. بیش از ۹۰ درصد ارتش با اهداف انقلاب اسلامی همراه بودند و بسیاری از آن‌ها نیز فعالیت انقلابی داشتند. به همین دلیل وقتی حضرت امام (۶) مبارزه‌اش را علنی کرد، این افراد که در خانواده مذهبی رشد کرده بودند، به راحتی پذیرفتند و روبروی مردم قرار نگرفتند.

● راضی نبودیم روبروی مردم قرار بگیریم

حکومت نظامی که ارتش را به صورت مستقیم روبروی مردم قرار می‌داد، موضوعی نبود که به همین راحتی ارتشی‌ها آن را بپذیرند. گردان محتشمی پور نیز مأموریت داشت که در محدوده کلانتری ۵ میدان سعدی مستقر شود. محتشمی پور از رضایت نداشتن ارتش برای دخالت در آماده باش می‌گوید: «در پادگان نمی‌شد علنی حرف از انقلابی بودن زد، ولی حتی در رده‌های بالا هم بسیاری از افراد همراه جریان مبارزه مردمی بودند. من روز هفدهم شهر یور بی سیمچی بودم. فرمانده لشکری داشتیم که بسیار مذهبی بود. خاطر هست که دوساعت وسی دقیق، مأموری که در پمپ بنزین بود، با فرمانده کلنچار رفت تا اجازه تیراندازی بگیرد. ولی راضی نمی‌شد، تا وقتی که به او گفتند عده‌ای با سلاح سرد به ما حمله کرده‌اند، او گفت از خودتان دفاع کنید. آن روز دونفر شهید شدند و او بسیار ناراحت شد. البته او در نهایت باز هم دستور تیر مستقیم نداد و فقط گفت از خودتان دفاع کنید.»

● آماده بودیم روبروی ارتش با یستیم!

او درباره همکاری نکردن بدنه ارتش با ساواک نیز بیان می‌کند: «ارتش پنج ماه و پنج روز در حکومت نظامی شرکت داشت، ولی فقط پنج تن از ارتشی‌ها دستشان به خون آغشته شد. بسیاری از ارتشی‌ها نیز این آمادگی را داشتند که اگر دیگر هم رزمانشان به سوی مردم تیراندازی کنند، از مردم دفاع کنند. حتی توپخانه لشکر که چندین گردان داشت، در این پنج ماه آن اتفاقی را که حکومت انتظار داشت، رقم نزد. در زمان تظاهرات نیروهای ساواک همه تلاششان را کردند

عکس: سنان صفایی | شهریار

